

تحول معنایی وام‌واژه‌های عربی در کلیله و دمنه

عباسعلی وفايي^۱، فاطمه قاسم‌محمد^{۲*}

۱. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
۲. کارشناس ارشد ادبیات تطبیقی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

پذیرش: ۹۳/۴/۴

دریافت: ۹۲/۱۱/۲

چکیده

تحول معنایی یکی از تغییرات زبانی است که در سطح واژه‌ها رخ می‌دهد و منظور از آن، حفظ شکل ظاهری واژه و تغییر معنای نخستین و پذیرش معنایی تازه است. وام‌واژه‌ها یکی از زمینه‌های به وجود آمدن تحول معنایی هستند. در این مقاله، به تحول معنایی برخی از وام‌واژه‌های عربی کتاب *کلیله و دمنه* فارسی می‌پردازیم. ابتدا عوامل و نحوه تحول معنایی را از نظر زبان‌شناسان مطرح می‌کنیم و سپس وام‌واژه‌های تحول معنایی‌یافته کتاب *کلیله و دمنه* را براساس این اصول مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این بررسی که مطالعه‌ای طولی است، تحول معنایی وام‌واژه‌های عربی را در زبان فارسی قرن ششم هجری نسبت به قرون پیشین مقایسه کردیم. برای این کار، چهار لغت‌نامه عربی در قرن‌های دوم، سوم و پنجم را انتخاب و معنی آن‌ها را با *لغت‌نامه دهخدا* در زبان فارسی مقایسه کردیم. هدف این پژوهش بررسی جایگاه وام‌واژه‌ها در ادبیات تطبیقی و اهمیت بررسی آن‌ها در متون ادبی فارسی است. پس از بررسی چرایی تحول معنایی وام‌واژه‌ها، چرایی اهمیت آن‌ها در ادبیات تطبیقی را مشخص کردیم.

واژگان کلیدی: معنی‌شناسی تاریخی، تحول معنایی، وام‌واژگی، زبان عربی، زبان فارسی، *کلیله و دمنه*.

۱. مقدمه

هر واژه‌ای طبق قواعد زبان، معنای خاص خود را دارد که اهل زبان در جریان زبان‌آموزی آن را فرامی‌گیرند. در طول زمان، همگام با تغییرات مختلف اجتماعی، تاریخی و علمی، زبان دچار تحولاتی می‌شود که درک گونه‌های زبانی دوره‌های گذشته را برای اهل آن دشوار

E-mail: f.q.mohammad@gmail.com

* نویسنده مسئول مقاله:



می‌کند. بررسی چرایی و چگونگی این تحولات در حوزه مطالعات معنی‌شناسی تاریخی قرار می‌گیرد. سوسور، زبان‌شناس روسی، در بررسی زبان، مطالعات «هم‌زمانی» و «درزمانی» را از یکدیگر جدا کرد. او مطالعه «هم‌زمانی» را بررسی زبان در «مقطع خاصی از زمان» و مطالعه «درزمانی» را بررسی زبان در «دو دوره زمانی مختلف» دانست (کالر، ۱۳۷۹: ۹۸). معنی‌شناسی تاریخی، مطالعه تغییرات در طول زمان است؛ به این منظور، در مطالعه «هم‌زمانی» معنی، در طول زمان با یکدیگر مقایسه و تغییرات صورت‌گرفته در معنی واحدهای زبان گزارش می‌شوند که این خود نوعی مطالعه «درزمانی» است (صفوی، ۱۳۸۴: ۹۶). بخش عمده دیگر پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، لغت‌پژوهی است. واژه‌ها و اصطلاحات در جابه‌جایی و کوچ خود از ملتی به ملت دیگر، بر میزان روابط و پیوندهای موجود میان ملت‌ها دلالت می‌کنند (ندا، ۱۳۸۷: ۴۱)؛ بنابراین در این پژوهش، با بررسی وام‌واژه‌های عربی دخیل در زبان فارسی، گوشه‌ای از این پیوند و رابطه را نشان می‌دهیم.

زبان فارسی نیز در طول زمان، در سطوح مختلف دچار تغییرات زبانی شده است. یکی از این تغییرات مهم، وام‌گرفتن واژه‌های غیر فارسی طی آشنایی با فرهنگ‌های دیگر است. طی وام‌واژگی، یک زبان یا گویش برخی از عناصر زبانی را از زبان یا گویشی دیگر می‌گیرد و در خود جای می‌دهد (آرلاتو، ۱۳۸۴: ۲۰۹). مسئله مهم درباره وام‌واژگی این است که واژه‌های قرضی، با نظام واجی (یا صوتی) زبان قرض‌گیرنده همگون یا منطبق می‌شوند؛ یعنی پس از این‌که یک واژه به‌طور کامل در زبان دیگری جذب شد، مانند واژه‌های معمولی آن زبان تلفظ می‌شود و مشمول همه قواعد زبان قرض‌گیرنده می‌شود (فرشیدورد، ۱۳۵۸: ۱۶۷). زبان عربی از زبان‌هایی است که نفوذ فراوانی در زبان فارسی یافت؛ اما به‌دلیل ظرفیت و توانایی زبان فارسی در دریافت و تغییر واژه‌ها، منطبق با قواعد خود دچار تغییرات فراوانی شد. هرچند قدمت آشنایی این دو زبان به پیش از اسلام بازمی‌گردد، با گسترش دین اسلام در ایران، نفوذ زبان عربی، به‌ویژه در قرن ششم هجری، هم‌زمان با رواج نثر فنی بیشتر شد. فرضیه این تحقیق این است که برخی از وام‌واژه‌های عربی راه‌یافته به زبان فارسی، تحول معنایی پیدا کرده‌اند. برای بررسی این فرضیه، کتاب *کلیله و دمنه* فارسی را که نمونه برجسته نثر این دوران است، به‌دلیل فراوانی واژگان عربی، به‌عنوان متن پژوهش انتخاب کردیم و تحول معنایی وام‌واژه‌های موجود در آن را مورد بررسی قرار دادیم.

در این پژوهش که مطالعه‌ای در زمانی است، معنی گروهی از وام‌واژه‌های موجود در زبان فارسی را در دو دوره زمانی قرن دوم تا پنجم و دوره نگارش *کلیله و دمنه*، یعنی قرن ششم هجری بررسی کردیم؛ بدین منظور، کل کتاب *کلیله و دمنه* را با هدف یافتن وام‌واژه‌های عربی که در این متن تحول معنایی یافته و در معنایی غیر از معنای اصلی عربی به کار رفته باشند، مورد مطالعه قرار دادیم و ده واژه را با این ویژگی‌ها یافتیم. هرچند کوشیدیم همه وام‌واژه‌های عربی تغییر معنا یافته در *کلیله و دمنه* را جمع‌آوری کنیم، ممکن است واژه‌هایی از دید ما پنهان مانده باشند. در ادامه، مباحث نظری درباره چگونگی و چرایی تحول معنایی را مطرح کرده‌ایم. چرایی و نحوه تغییر وام‌واژه‌های عربی موجود در کتاب *کلیله و دمنه* را براساس اصول و مبانی که در ابتدای جستار مطرح کردیم، همراه با مثالی از متن کتاب و بررسی معنای هریک از واژه‌ها در لغت‌نامه‌های عربی و فارسی تبیین کرده‌ایم. لغت‌نامه‌های زبان عربی که در این تحقیق به‌عنوان منبع به کار رفته‌اند عبارت‌اند از: *العین* (قرن دوم ه.ق.)، *جمهرة اللغة* (قرن سوم ه.ق.)، *الصاحح و اساس البلاغة* (قرن پنجم ه.ق.).

در زبان فارسی از *لغت‌نامه دهخدا* به‌عنوان منبع معنایی استفاده کرده‌ایم.

هرچند امروزه پژوهشگران بیش از پیش به تحقیقات بین‌زبانی می‌پردازند، همچنان تحقیقاتی که در این زمینه در حوزه زبان فارسی و عربی صورت گرفته‌اند، بسیار محدود و اندک هستند. تحول معنایی وام‌واژه‌های عربی موجود در زبان فارسی، یکی از زمینه‌های مهم قابل بررسی در معناشناسی زبان فارسی است. هرچند مقاله‌ها و پایان‌نامه‌هایی به تحول معنایی واژه‌های عربی در فارسی پرداخته‌اند، نگارنده در این زمینه (تحول معنایی وام‌واژه‌ها) کتابی ندیده است. در ادامه، برخی پژوهش‌های نوشته‌شده در این زمینه را معرفی می‌کنیم.

در پایان‌نامه *مقایسه و تحلیل بسامدی و معنایی واژگان عربی در غزل فارسی قرن هشتم هجری و شعر معاصر با تکیه بر شعر حافظ و قیصر امین‌پور*، نویسنده با انتخاب حوزه معینی از زبان فارسی، تلاش کرده است از حدس و گمانه‌زنی‌های رایج درباره درصد لغات عربی موجود در زبان فارسی بپرهیزد. او براساس چهار فرهنگ عربی و فارسی قدیم و جدید، معنی واژه‌ها را استخراج و بسامد این تغییرات را بررسی کرده است. هدف نویسنده در این تحقیق، بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های ناشی از ثبات یا تحول برخی کلمات شایع در شعر فارسی، در این دو برهه زمانی است (چروم، ۱۳۸۹: ۳). در پایان‌نامه‌ای دیگر با عنوان



بررسی املایی، معنایی و بسامدی کلمات و عبارات عربی در گلستان سعدی، نویسنده پس از استخراج عبارات و واژه‌های عربی گلستان سعدی، چگونگی صرف این کلمات را در زبان فارسی بررسی و موارد عدول آن از اصل عربی را بیان کرده است. همچنین، نویسنده برای روشن شدن چگونگی تعامل ایرانیان با این کلمات، به بیان تفاوت‌های املایی، نگارشی و معنایی آن‌ها پرداخته است (یزدان‌زاده، ۱۳۹۰: ۴). در پایان‌نامه‌ای دیگر با عنوان *بررسی تطبیقی معنی واژه‌های عربی در فرهنگ فارسی امروز تألیف غلامحسین صدری افشار با معنی آن واژه‌ها در زبان عربی امروز*، نویسنده واژه‌های عربی فرهنگ غلامحسین صدری افشار را استخراج کرده و معنی آن‌ها را با معنی امروزی این واژه‌ها در زبان عربی مورد بررسی قرار داده است. نویسنده، فرهنگ لغت عربی خاصی را به عنوان منبع معانی واژه‌های عربی ذکر نکرده است و تنها به ذکر واژه‌ها و معانی مختلف آن‌ها در فارسی و عربی بسنده کرده است (جعفر، ۱۳۹۰: ۴).

تاریخ نگارش برخی از مقالات نوشته شده در این زمینه، بسیار قدیمی است و به حدود هشتاد یا شصت سال پیش بازمی‌گردد (نک. فرامرزی، ۱۳۱۳؛ محمدی، ۱۳۳۹؛ طوسی، ۱۳۵۰). به دلیل قدمت این پژوهش‌ها، تحقیقی نو و منطبق بر تازه‌ترین دستاوردهای علمی لازم است. ترجمه مقاله‌ای از آلساندرو بائوزانی نیز در دست است که در آن به واژه‌های عربی در شعر کهن فارسی پرداخته شده است. نویسنده در این مقاله تنها درصد واژه‌های عربی موجود در اشعار کهن فارسی و نوع آن‌ها را بررسی کرده است (بائوزانی، ۱۳۸۳: ۱۱۹). ذکر این پژوهش‌ها به این معنی نیست که در این زمینه تنها همین تحقیقات انجام شده است و حقیقت این است که پژوهش‌های انجام شده در زمینه تحول معنایی واژه‌های عربی در زبان فارسی بسیار اندک هستند و تحقیقات علمی بیشتر و تازه‌تری لازم است.

در تمامی این پژوهش‌ها، واژه‌های عربی در زبان فارسی موضوع مشترک است. انجام تحقیقی دیگر به این دلیل لازم است که روش تحقیق در منابع بالا بیشتر توصیفی است و هیچ‌یک از آن‌ها به تحول معنایی از منظر علم زبان‌شناسی توجه نکرده‌اند. تفاوت روش تحقیق این پژوهش با دیگر پژوهش‌ها این است که در این مقاله کوشیده‌ایم علاوه بر استخراج وام‌واژه‌های عربی کتاب *کللیه و دمنه*، دلایل احتمالی این تغییرات و چگونگی رخ دادنشان را براساس نظریات زبان‌شناسی، مطرح و تحلیل کنیم. در این پژوهش، معنی کلمات در

فرهنگ‌های عربی و فارسی در برهه‌های زمانی مشخص را نیز بررسی کرده‌ایم.

۲. عوامل تحول معنایی

براساس تعریف سوسور از زبان به‌عنوان نظامی از نشانه‌ها، تحول معنایی زمانی رخ می‌دهد که پیوند دال و مدلول از بین رفته باشد (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۴). همین که مدلول در رابطه‌های اجتماعی کارایی خود را از دست دهد یا همراه دال به فراموشی سپرده شود، جای خود را به مدلول دیگری می‌دهد (ذوالنور، ۱۳۸۰: ۱۶۹)؛ بنابراین در تحول معنایی، دال همچنان ثابت می‌ماند و معنای واژه دگرگون می‌شود؛ برای مثال، در گذشته به چراغ‌های چربی سوز و نفت‌سوز چراغ گفته می‌شد؛ ولی امروز به هر وسیله‌ی روشنایی‌بخش چراغ می‌گویند (فضیلت، ۱۳۸۵: ۱۳۲).

آنتوان میه، زبان‌شناس روسی، معتقد بود سه علت عمده برای تغییر معنا وجود دارد: ۱. زبان‌شناختی ۲. تاریخی و ۳. جامعه‌شناختی (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۱۹۰). بر این اساس می‌توانیم عوامل تغییر معنی را به عوامل خارجی و عوامل داخلی منسوب کنیم. منظور از عوامل خارجی عواملی برون‌زبانی، همچون ظهور دین‌ها، مذاهب‌ها و مکتب‌های مختلف هستند. عواملی هم از درون زبان و براساس دستور و قواعد آن سبب تغییر معنا می‌شوند که معمولاً مورد توجه زبان‌شناسان در بررسی چرایی تحول معنا بوده‌اند. آن‌ها دلایل متفاوتی را بیان کرده‌اند که در اینجا عواملی را که بیشترین تحولات را تحت پوشش قرار می‌دهند مطرح می‌کنیم.

۲-۱. جدایی صورت‌ها

جدایی صورت‌ها، منفرد شدن یا جدایی آوایی یا صرفی یک صورت معین از سایر اعضای خانواده‌ی واژه‌ای واحد است (آرلاتو، ۱۳۸۴: ۱۹۶)؛ به سخن دیگر، وام‌واژه‌ای که از ریشه و واژه‌های هم‌خانواده‌ی خود جدا مانده است، از معنای اصلی دور می‌شود؛ اما هرگاه ارتباط واژه با واژه‌هایی که از لحاظ معنایی یا صوتی با آن شباهت دارند در ذهن گویندگان زبان حفظ شود، تغییر معنی رخ نمی‌دهد. به‌طور معمول، قطع شدن این رشته‌ی ارتباطی هنگامی رخ می‌دهد که یک ریشه از زبان حذف شود یا روند صرفی که صورت پایه و صورت مشتق را به یکدیگر پیوند می‌زند، از میان برود یا زایایی‌اش متوقف شود (همان)؛ برای مثال گفته شده



است واژه «فره»، صفت تفضیلی سماعی و به معنی افزون است؛ اما در بیت زیر از امیر معزی هم معنی افزون استنباط می‌شود و هم معنی خوب:

نیرنگ چشم او فره، بر سیمش از عنبر زره زلفش همه بند و گره جعلش همه چین و شکن

۲-۲. زیرگروه‌های درون جامعه زبانی

درحالی‌که زبان معیار هر جامعه، گونه‌ای فرضی است که نسبت به گونه‌های مختلف زبان (گونه جغرافیایی، حرفه‌ای، تحصیلی، زمانی و...) بی‌نشان است، زیرگروه‌ها و زیرفرهنگ‌های جوامع انسانی دارای زبانی هستند که با زبان معیار جامعه متفاوت است و در آن از اصطلاحات خاصی استفاده می‌شود (صفوی، ۱۳۹۱: ۶۱)؛ برای مثال، اصطلاح «درز گرفتن» از فارسی گونه خیاطان وارد زبان روزمره شده است (همان: ۶۰).

۲-۳. نام‌گذاری

هنگامی‌که شیء یا مفهومی برای خود نامی ندارد یا آنچه دارد از عهده بیان آن مفهوم بر نمی‌آید، برای معرفی بهتر آن، نامی از واژه‌های موجود در زبان، از معنی اصلی به معنی جدید منتقل می‌شود که با آن ارتباط منطقی دارد (ابوالقاسمی، ۲۰۳۵: ۲۵)؛ برای مثال، واژه کارنامه از معنی اصلی خود «نامه اعمال» به معنی جدید «نامه‌ای که نمره درس‌های محصلان در آن ثبت می‌شود» منتقل شده است.

۲-۴. واژه‌های خوش‌تعبیر

واژه‌های خوش‌تعبیر واژه‌هایی هستند که به جای مفاهیم و تعبیر ناخوشایند، ترسناک و تابوها به کار می‌روند تا کمترین ناراحتی برای خود و شنونده به وجود بیاید و همین امر، سبب انتقال معنا می‌شود. برای مثال واژه «مرحوم» از معنی اصلی خود «کسی که مشمول رحمت قرار گرفته» برای دلالت بر «مرده» که ترس آور است به کار می‌رود.

۲-۵. کم‌کوشی

کم‌کوشی یعنی به کار بردن کمترین نیرو و به دست آوردن بیشترین سود. ادای «هزار» به

کوشش کمتری نیاز دارد تا «هزاردستان»؛ بدین سبب دستان حذف می‌شود و معنی آن به «هزار» منسوب می‌شود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۰۶).
گفتنی است که عوامل بالا تنها عوامل تغییر معنا نیستند؛ اما می‌توانیم ادعا کنیم که مهم‌ترین دلایل تغییر معنی در طول تاریخ به شمار می‌آیند. در بررسی تحول معنای وام‌واژه‌های عربی **کلیده** و **دمنه** نمی‌توانیم همه این عوامل را در هریک از واژه‌ها دخیل بدانیم.

۳. انواع دگرگونی و تحول معنایی

پس از بررسی عوامل تحول معنایی، نوبت به انواع این دگرگونی می‌رسد. منظور از انواع تحول معنایی، چگونگی و نحوه تغییر معنای یک واژه و نتیجه‌ای است که به دنبال دارد. برخی از زبان‌شناسان، تنها دو روش تخصیص و تعمیم معنایی^۱ را نام برده‌اند (تراسک، ۱۳۸۲: ۶۹) و برخی دیگر علاوه بر این دو روش، گفتار مجازی و تغییر مدلول را نیز از انواع تحول معنا دانسته‌اند (آرلاتو، ۱۳۸۴: ۲۰۰). به نظر می‌رسد استفاده از هر چهار روش در تفسیر نحوه تغییر معنا کارآمدتر باشد؛ به همین دلیل در ادامه، به تعریف این چهار روش می‌پردازیم.

۳-۱. گسترش معنایی یا تعمیم

مراد از گسترش حوزه معنایی این است که تعداد مدلول‌هایی که یک واژه بر آن‌ها دلالت دارد افزایش یافته باشد؛ به سخن دیگر، یک واژه حوزه معنایی خود را گسترش می‌دهد (همان: ۲۰۱). همچنین در تعریف تعمیم معنایی گفته‌اند که کاربرد یک واژه نسبت به گذشته وسیع‌تر می‌شود (تراسک، ۱۳۸۲: ۶۹)؛ برای نمونه واژه «گل» که در گذشته به معنای گل سرخ استفاده می‌شد، امروزه بر همه انواع گل اطلاق می‌شود.

۳-۲. کاهش معنایی یا تخصیص

این مفهوم کاملاً با تعمیم معنایی متضاد است و مراد از آن کاهش یافتن تعداد اشیایی است که یک واژه بر آن‌ها دلالت دارد و در نتیجه سبب می‌شود یک واژه مفهوم تخصصی‌تری پیدا کند (صفوی، ۱۳۸۴: ۳۹)؛ برای نمونه واژه «حج» که معنی اصلی آن قصد زیارت کردن است



(راغب، ۱۳۷۴: ۴۵۰)، امروزه تنها در معنی خاص زیارت کعبه به کار می‌رود.

۳-۳. گفتار مجازی

در این روش، یک واژه معمولاً از راه کاربرد مجازی، معنی تازه‌ای پیدا می‌کند. واضح است که در اینجا منظور از کاربرد مجازی تنها مجاز ادبی به صورت خاص نیست؛ بلکه تمام انواع کاربردهای مجازی، از جمله استعاره، مجاز و بدیع نیز مورد توجه است. تقریباً هر واژه‌ای را می‌توانیم در موقعیت معینی به‌طور مجازی به کار ببریم؛ اما هنگامی که این مجاز کاربرد همگانی پیدا کند، می‌توانیم بگوییم که واژه معنی جدیدی یافته است. هرگاه لفظی استعاری به زبان خودکار راه یابد، تحت تأثیر فرآیند استعاره خودکار شده تغییر معنا داده است (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۱). تفاوت این نوع تغییر معنا با دو موردی که در بالا گفتیم، در آگاهانه بودن یا ناآگاهانه بودن این روندها است. گسترش و کاهش معنایی روندهای نسبتاً ناآگاهانه‌ای هستند که حوزه دلالت یک واژه را به شیوه‌ای بسیار تدریجی گسترش می‌دهند یا محدود می‌سازند؛ اما دگرگونی معنایی ناشی از کاربرد مجازی در مراحل آغاز آن انتقالی سنجیده‌تر و آگاهانه‌تر است که برای مقاصد زیبایی‌آفرینی انجام می‌شود (آرلاتو، ۱۳۸۴: ۲۰۴).

۳-۴. تغییر مدلول

تغییر مدلول عبارت است از ادامه زندگی یک دال در شرایطی که مدلول بدون این‌که وقفه یا فاصله قابل توجهی در سیر تحولی‌اش به وجود آید، به شیوه‌های مادی یا معنوی دگرگون شده است (همان: ۲۰۵)؛ برای نمونه، واژه «تیر» از گذشته تا امروز، همچنان در معنی یک وسیله جنگی به کار می‌رود؛ اما سلاح جدید با سلاح قدیم جایگزین شده است.

۳-۵. وامواژه‌های عربی کللیه و دمنه

در این بخش از تحقیق، وامواژه‌های عربی *کللیه* و *دمنه* را که دچار تحول معنایی شده‌اند، مطرح می‌کنیم و سپس براساس مبانی مطرح‌شده در بخش گذشته، به تفسیر مناسب چرایی و نحوه این دگرگونی‌ها می‌پردازیم. در بررسی کتاب *کللیه و دمنه*، ده وامواژه عربی با معنای دگرگون‌شده یافتیم. برای بررسی معنای اصلی وامواژه‌ها در زبان عربی، از لغت‌نامه‌های

عربی موجود از قرن دوم تا زمان نگارش *کليلة و دمنه* بهره بردیم و از میان سیزده لغت‌نامه‌ای که از قرن دوم تا پنجم هجری نوشته شده‌اند، چهار لغت‌نامه *العین*، *جمهرة اللغة*، *الصحاح* و *اساس البلاغة* را به‌عنوان مرجع اسناد انتخاب کردیم.

۱-۵-۳. مناقشت

«و هرکه از این چهار خصلت یکی را مهمل گذارد، روزگار حجاب مناقشت پیش مرادهای او بدارد» (منشی، ۱۳۸۸: ۵۹).

مینوی در شرح این واژه آورده است: سخت‌گیری کردن و باریک گرفتن بر کسی و کسی را (مخصوصاً در حساب) در تنگنا انداختن (همان). ریشه واژه «نقش» و اصل واژه به معنی خارج کردن چیزی مانند خار و نقش و نگار روی چیزی همراه با کندن است. معناهای دیگر این واژه، استخراج کردن و تلاش برای کشف کردن است. در لغت‌نامه‌های عربی، «مناقشت یا مناقشة» تنها در همراهی واژه «حساب»، به معنی سخت‌گیری کردن و حسابرسی آمده است: «فی الحساب الا یدع کثیراً و لا قليلاً» (خلیل بن احمد، [بی‌تا]: ۵/ ۴۲)، «اصل النقش استقصاؤک عن الشیء» (ابن‌درید، ۱۳۸۴: ۳/ ۴۶۴)، «مناقشة الاستقصاء فی الحساب» (جوهری، ۱۹۸۷: ۳/ ۱۰۲۲)، «الحساب مناقشة و نقاشا: استقصاه (در حسابرسی دقت کردن)، ناقشة الحساب و فی الحساب» (زمخشری، ۱۹۹۸: ۲/ ۲۹۹).

برای این واژه، در لغت‌نامه دهخدا معانی سخت‌گیری کردن در حساب، ستیزه کردن و مجادله کردن در نظر گرفته شده است (دهخدا، ۱۳۳۴: ۴۵/ ۱۱۸۳-۱۱۸۴).

همان‌گونه که از مثال مورد بحث درمی‌یابیم، در متن *کليلة و دمنه* «حجاب مناقشت» به معنی حجابی است که «مانع» رسیدن انسان به آرزوهایش می‌شود. می‌دانیم که ترجمه منشی ترجمه‌ای آزاد از متن عربی *کليلة و دمنه* است و مترجم در آن، علاوه بر دخل و تصرف در متن، مطالبی را از خود افزوده است. در مقایسه متن عربی ابن‌مقفع با متن فارسی نصرالله منشی متوجه می‌شویم که متن عربی به‌عنوان زبده کلام متن نصرالله منشی است. در متن عربی *کليلة و دمنه*، جمله بالا به این صورت آمده است: «من ضیع شیئا من هذه الاحوال لم یدرک ما اراد من حاجته»^۲ (ابن‌مقفع، ۱۳۷۵: ۸۱). هرچند مینوی در پاورقی معنی تحت‌اللفظی



کلمه را آورده است، از مقایسه این دو جمله و از آنجا که معنی هر کلمه‌ای باید در متن فهمیده شود، باید بگوییم که مناقشت در این مثال در ترکیب با حجاب و آرزو به معنی «ممانعت» آمده است؛ در نتیجه، معنی کلمه از باریک گرفتن در موردی خاص که همان «حساب» بوده است، تعمیم پیدا کرده است به باریک گرفتن و سختگیری کردن در هر کاری و در اینجا باریک گرفتن به حدی که مانع رسیدن به مراد و آرزو شود. می‌توانیم جدایی کلمه را از ریشه به‌عنوان علت این تحول معنایی مطرح کنیم.

۲-۳-۵. مثال

«و اگر مرا مثال دهد به نزد او روم و بیان حال و حقیقت کار ملک را معلوم گردانم» (منشی، ۱۳۸۸: ۷۱).

واژه «مثال» در بیشتر متون فارسی کهن به هر دو معنی «فرمان» و «نمونه» به کار رفته است؛ اما در لغت‌نامه‌های عربی، واژه «مثل» به معنی مانند و شبیه بودن است و «مثال» در معنی نمونه‌ای است که سخن یا کار را به آن مانند می‌کنند و این همان معنایی است که ما امروزه از این واژه برداشت می‌کنیم. در لغت‌نامه‌های عربی آمده است: «الْمِثْلُ: شِبْهُ الشَّيْءِ فِي الْمِثَالِ وَالْقَدْرِ وَنَحْوِهِ حَتَّى فِي الْمَعْنَى وَيُقَالُ: مَا لِهَذَا مِثْلٌ. وَ الْمِثَالُ: مَا جَعَلَ مَقْدَارًا لغيره، وَ جَمْعُهُ مِثْلٌ» (خلیل بن احمد، [بی‌تا]: ۸ / ۲۸۸)، «الْمِثْلُ النُّظِيرُ وَيُقَالُ مِثْلَ يَمْتَلُ مَثُولًا إِذَا انْتَصَبَ قَائِمًا فَهُوَ مَائِلٌ» (ابن‌درید، ۱۳۸۴: ۳ / ۳۱۵)، «مِثْلُ كَلِمَةٍ تَسْوِيَةٌ، الْمِثَالُ مَعْرُوفٌ وَ الْجَمْعُ أَمْثَلَةٌ وَ مِثْلٌ» (جوهری، ۱۹۸۷: ۵ / ۱۸۱۶)، «امْتَلَأْتُ الْأَمْرَ: احْتَدَيْتَهُ، امْتَلَأْتُ مِنْهُ: اقْتَصَصْتُ مِنْهُ الْقَاضِي: اقْصَهُ، اخَذَ الْمِثَالُ: الْقِصَاصُ» (زمخشری، ۱۹۹۸: ۲ / ۱۹۳).

در لغت‌نامه دهخدا نیز این واژه در معنای فرمان، حکم، گونه و مانند، شاهد و نمونه، سرمشق و الگو، تصویر، حالت و کیفیت، کالبد و پیکره، اندازه و مقدار، بستر، عالم مثال در فلسفه، عینیت در صوفیه و غیریت نزد اهل شرع آمده است (دهخدا، ۱۳۳۴: ۴۱ / ۳۸۹-۳۹۱).

به نظر می‌رسد فارسی‌زبانان از فعل‌های این واژه، یعنی «امتثل، مثل، یمثل» به معنی برخاستن و برپاشدن که در کنار کلمه «امر» به معنی فرمان، یا در کنار کلمات «حاکم و سلطان» معنی فرمانبرداری را می‌دهند، این واژه را در این معنی به کار گرفته‌اند؛ زیرا در زبان عربی معنی تحت‌اللفظی جمله «امتثل الامر» انجام دادن کاری شبیه و مانند آن فرمان و

معنی اصطلاحی آن، فرمانبرداری است. در این مورد، معنی به‌دلیل شباهت و اشتراک در ریشه، از دالی به دالی دیگر منتقل شده و کلمه گسترش معنایی یافته است.

۳-۵-۳. قوم

«او را به خانه خویش برد و قوم را در معنی نیک‌داشت او وصایت کرد» (منشی، ۱۳۸۸: ۷۶). منشی در این جمله، واژه «قوم» را در معنی «همسر» به کار برده است؛ درحالی‌که ابن‌مقفع در متن عربی از واژه «امراة» استفاده کرده است و نوشته است: «استضاف برجل اسکاف فاتی به امرأته و قال لها انظری الی هذا الناسک و اکرمی مثواه» (ابن‌مقفع، ۱۳۷۵: ۹۷). مینوی در پاورقی کتاب گفته است: «در کتب قرن پنجم و ششم زوجه به کار رفته است و در تاریخ بیهقی هم دو سه‌جا آمده است» (منشی، ۱۳۸۸: ۷۶). واژه قوم در لغت‌نامه‌های عربی در معنی جمع مردان به‌استثنا زنان، خانواده و عشیره مرد و یا در معنی گروه زنان و مردان آمده است: «الْقَوْمُ: الرجال دون النساء، قال الله [جل و عز]: لا یَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ یَكُونُوا خَیْرًا مِنْهُمْ، وَ لَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ عَسَى أَنْ یَكُنَّ خَیْرًا مِنْهُنَّ (الحجرات/۱۱)؛ قَوْمٌ كل رجل: شیعته و عشیرته» (خلیل‌بن احمد، [بی‌تا]: ۵ / ۲۳۱)، «القوم: الرجال دون النساء، لا واحد له من لفظه، فی التنزیل یجمع الرجال و النساء» (ابن‌درید، ۱۳۸۴: ۳ / ۱۹۰)؛ «القوم: الرجال دون النساء، لا واحد له من لفظه» (جوهری، ۱۹۸۷: ۵ / ۲۰۱۶).

در لغت‌نامه دهخدا، این واژه در معنی گروه مردان و زنان با هم یا به‌خصوص گروه مردان، اقامت، زین‌پوش، نی که میانکاوک نباشد، جمع قائم و دسته و آهنگی در موسیقی آمده است؛ اما معنی زن و همسر برای آن ذکر نشده است (دهخدا، ۱۳۳۴: ۳۶ / ۵۳۰).

بدین‌ترتیب، نتیجه می‌گیریم که با توجه به خصوصی بودن حریم زن و خانواده، مردم آن را به تابویی تبدیل کرده‌اند که سخن گفتن درباره آن یا نام بردن از آن مغایر با اصول عرفی و اخلاقی است و معنی واژه را از «خانواده و عشیره مرد» به «همسر» او کاهش داده‌اند. بر این اساس، این واژه تحت تأثیر روند گفتار مجازی دچار کاهش معنایی شده است.

۳-۵-۴. تعریک

«و پسرش پس از آن‌که ادب بلیغ دیده بود و شرایط تعریک و تعزیر در باب وی تقدیم افتاد،



پدر را مرده بر پشت به خانه برد» (منشی، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

مینوی در پاورقی کتاب نوشته است که تعریک یعنی گوشمالی دادن (همان)؛ درحالی‌که لغت «عرک» در فرهنگ‌های لغت عربی به معنی مالش و جنگ و خصومت آمده است. این واژه در هیچ‌یک از لغت‌نامه‌های مورد بررسی در این مقاله به صورت لفظ «تعریک» در باب تفعیل نیامده است؛ اما «تعریک» مصدر واژه «عرک» در باب تفعیل است. این باب در زبان عربی معمولاً برای متعدی کردن به کار می‌رود (شرتونی، ۱۳۷۲: ۱۹): «عَرَكْتُ الْأَدِيمَ عَرَكًا: دلکته. و عَرَكْتُ الْقَوْمَ فِي الْحَرْبِ عَرَكًا» (خلیل بن احمد، [بی‌تا]: ۱۹۷/۱): «العرک عرک الادیم و غیره و هو الدلک، و تعارک القوم فی الحرب معارکة و عراقا و اصل العریکة السنم فاذا ذهب شحمه من السیر قیل لانت عریکته» (ابن درید، ۱۳۸۴: ۵۳۸ / ۲): «عرکت الشئ اعرکه عرکا: دلکته، عرکت القوم فی الحرب عرکا، معارکة: القتال، العریکة: الطبیعه، یقال فلان لین العریکة ان کان سلسا» (جوهری، ۱۹۸۷: ۱۵۹۹/۲): «فلان لین العریکة اذا کان سلسا و اصله فی البعیر، و العریکة: السنم، عارکه: زاحمه، و اعترکوا و تعارکوا فی القتال و الخصام» (زمخشری، ۱۹۹۸: ۶۴۸ / ۱).

دهخدا این واژه را در معانی نشکنج گرفتن و سخت فشردن و فشردن و گوشمال دادن و مالیدن چیزی آورده است (دهخدا، ۱۳۳۴: ۷۶۵ / ۱۵)؛ بنابراین تعریک در زبان عربی به معنی مالش دادن کسی یا چیزی است و در صورتی که در معنی جنگ و دشمنی باشد، به معنی تحریک به جنگ و دشمنی انداختن میان دو گروه است. در این مورد کاهش معنایی رخ داده است. در اینجا نیز می‌توانیم جدایی صورت‌ها را عامل تغییر معنا بدانیم. این عامل در بسیاری از لغات عربی می‌تواند یکی از عوامل مهم تغییر معنا باشد؛ زیرا این واژه‌ها از زبان عربی وارد زبان فارسی شده‌اند و به راحتی از ریشه خود دور می‌افتند و به تدریج در میان مردم به صورت مصطلح مورد استفاده قرار می‌گیرند.

۳-۵-۵. تدارک

«برهن گفت: خردمند به سخن دشمن التفات ننماید و...؛ چه اگر غفلتی ورزد و زخم‌گاهی خالی گذارد هرآینه کمین دشمن گشاده گردد و پس از فوت فرصت و تعذر تدارک پشیمانی دست نگیرد و بدو آن رسد که به بوم رسید از زاغ» (منشی، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

واژه تدارک مصدر باب تفاعل از ریشه «درک» است. ریشه کلمه در عربی به معنی دنبال

چیزی آمدن، به حاجت رسیدن و یا متابعت کردن از فعل دیگری است. یکی از کاربردهای باب تفاعل، التحاق و پیوستگی به یکدیگر است (شرتونی، ۱۳۷۲: ۲۱۳). معنی این واژه در لغت‌نامه‌های عربی به صورت‌های متفاوت آمده است: «الدَّرَكُ: إِذْرَاكُ الْحَاجَةِ وَالطَّلْبَةُ، دِرَاكًا مُتَدَارِكًا، أَيْ: تَبَاعَا وَاحِدًا إِثْرَ وَاحِدٍ، تَدَارَكَ الْقَوْمُ: تَلَاَحَقُوا أَيْ لَحِقَ آخِرُهُمْ أَوَّلَهُمْ» (خلیل‌بن احمد، [بی‌تا]: ۵ / ۳۲۷)؛ «ادركت الرجل ادراكا اذا لحقته فهو مدرک، ادرك الشجر وغيره ان آن ان يؤكل او يشرب، ادرك الغلام او الجارية ان بلغا ادراكا» (ابن‌درید، ۱۳۸۴: ۱ / ۶۱۴)؛ «الادراك: اللحق، يقال مشيت حتى ادركته و عشت حتى ادركت زمانه، تدارك القوم ای تلاحقوا» (جوهری، ۱۹۸۷: ۴ / ۱۵۸۲)؛ «طلبه حتى ادركه ای لحق به و ادرك منه حاجته و تداركه الله برحمته و تدارك ما فرط منه بالتوبه و تدارك خطا الراى بالصواب و استدرکه» (زمخشری، ۱۹۹۸: ۱ / ۲۸۴).

این واژه در *لغت‌نامه دهخدا* به معنی در رسیدن اول ایشان آخر ایشان را، تلاحق و به همدیگر رسیدن، طلب کرد و نگهداشتن مافات، دریافتن چیزی که فوت شده باشد، رأی خطا را به صواب جبران کردن، ذخیره و توشه و بسیج و جمع‌آوری، دوربینی و عاقبت‌اندیشی، پاداش و سزا و عقوبت آمده است (دهخدا، ۱۳۳۴: ۱۴ / ۴۹۳).

هنگامی‌که این واژه در کنار خطا و صواب به کار رود (تدارک الخطا بالصواب)، معنی جبران خطا را می‌دهد؛ اما در متن کلیله، این واژه به‌تنهایی به معنی جبران کردن و فراهم کردن است. می‌توانیم بگوییم که در این مورد، به‌دلیل کم‌کوشی، تخصیص معنا صورت گرفته است؛ به این ترتیب که ادای کلمه تدارک به‌تنهایی آسان‌تر از ادای تدارک الخطا بالصواب است. از سوی دیگر، از آنجا که کلمات عربی در زبان فارسی از ریشه خود دور می‌شوند، دیگر معانی واژه‌ها که در زبان فارسی کاربرد کمتر یا جایگزین دیگری دارند متروک می‌مانند.

۳-۵-۶. التفات

«چه پادشاهان باید که روز جنگ و وقت نامو ننگ به عواقب کارها التفات نمایند و هنگام نبرد مصالح حال و مآل را بی‌خطر شمرند» (منشی، ۱۳۸۸: ۱۹۳).

التفات مصدر باب افتعال از ریشه لفت است. اصل این واژه به معنی چرخاندن چیزی از



جهت اصلی آن است؛ برای نمونه عرب‌زبانان هرگاه این واژه را کنار «وجه» به کار برند، معنی روی را به سویی برگرداندن و برنگریستن و هرگاه کنار واژه «النظر» به کار برند، معنی توجه را اراده می‌کنند. این واژه در لغت‌نامه‌های عربی به شکل‌های زیر آمده است: «اللَّفْتُ: لى الشىء عن جهته كما تقبض على عنق إنسان فَنَلَفْتُهُ، لَفْتُ فلانا عن رأيه أى صرفته عنه» (خلیل بن احمد، [بی‌تا]: ۱۲۱/۸)؛ «اللَّفْتُ من قولهم: لَفْتُ الشىء الفته لَفْتاً اذا لويته، الالتفات: اصله لى العنق» (ابن‌درید، ۱۳۸۴: ۲۸۹/۳)؛ «اللَفْتُ: اللى، و لَفْتُ وجهه عنى اى صرفته، و لَفْتُهُ عن رايه: صرفته» (جوهری، ۱۹۸۷: ۲۶۴/۱) و «التفت اليه و تَلَفْتُ، اخذ بعنقه فلفته و لَفْتُ رداى على عنقى: عطفته» (زمخشری، ۱۹۹۸: ۱۷۳/۲).

این واژه در لغت‌نامه دهخدا به معنی وانگریستن، بازپس نگریستن، برگشته نگریستن، به گوشه چشم نگریستن، پروای کسی کردن، از مخاطبه به مغایبه رفتن و در علم معانی و در ترکیب به معنی توجه داشتن و پروا کردن و نگریستن است (دهخدا، ۱۳۳۴: ۱۳/۸-۱۴). در کتاب کلیله و دمنه، کلمه «التفات» در تمام متن به معنی توجه کردن به کار رفته است (منشی‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۳۶). در مورد این واژه نیز می‌توانیم کم‌کوشی و مجاز را عامل تخصیص معنا بدانیم؛ به این صورت که از معنی اصلی واژه، یعنی روی برگرداندن و برنگریستن مجازاً و برای سهولت گفتار، توجه کردن اراده شده است.

۷-۵-۳. محرم

«و بدین استشارت که ملک فرمود و خدمتگاران در این مهم محرم داشت، دلیل حزم و ثبات و برهان خرد و وقار او هرچه ظاهرتر گشت» (منشی، ۱۳۸۸: ۱۹۸).

هرچند این واژه در متن به معنی رازدار بودن است، در هیچ‌یک از لغت‌نامه‌های عربی به این معنا به کار نرفته است. ریشه واژه محرم به فتح میم و راء «حرم» به معنی حرام بودن است. در لغت‌نامه‌های عربی نیز در معنای حرام بودن، زنان، آنچه مورد حمایت قرار می‌گیرد، اعضای خانواده و آن‌که نکاح با او روا نباشد، آمده است.

«تقول: أَحْرَمَ الرجل فهو مُحْرِمٌ و حَرَامٌ و يقال: إنه حَرَامٌ على منيرومه بمكروه، الحُرْمَةُ: ما لا يحل لك انتهاكه، حُرْمُ الرجل: نساؤه و ما يحمى. و المَحَارِمُ: ما لا يحل استحلاله و المَحْرَمُ: ذو الرحم فى القرابة [و ذات الرحم فى القرابة] أى: لا يحل تزويجها، الحَرَامُ ضد الحلال، و الجمع

حُرْمٌ» (خلیل بن احمد، [بی‌تا]: ۲۲۲/۳)؛ «الحرام ضد الحلال و الحرم ضد الجل و حرمة الرجل التي لا تحل لغيره و حريم الرجل ما يجب عليه حفظه و منعه و فلان محرم بيني فلان اي في حريمهم» (ابن‌درید، ۱۳۸۴: ۳۹۱/۱)؛ «الحرمه ما لا يحل انتهاكه و كذلك المَحْرَمَة و المَحْرَمَة، حُرْمَة الرجل حَرْمَة و اهله و رجل حرام اي مُحْرَم، المَحْرَم الحرام و يقال هو ذو محرم منها اذ لم يحل له نكاحها» (جوهری، ۱۹۸۷: ۵ / ۱۸۹۵)؛ «هي له محرم اذ لم يحل له نكاحها و هو لها محرم، هو ذو رحم محرم و هي من ذوات المحارم» (زمخشری، ۱۹۹۸: ۱۸۴/۱).

در لغت‌نامه دهخدا در معنی این واژه آمده است:

ناشایست، حرام، حرام‌کرده خدا، حرمت، رحم محرم یا ذومحرم کسی است که نکاح با او روا نباشد، زنی که نکاح او بر مرد همیشه حرام باشد به سبب خویشاوندی یا رضاع یا مصاهره، کسی که اذن دخول در حرم و یا خانه شخصی را دارد، خویشاوند، خویش و آشنا، اهل سیر (دهخدا، ۱۳۳۴: ۴۲/۵۲۶).

این واژه از معنای اصلی خود، به معنای متضاد تغییر یافته است. معنای اولیه این واژه حرام‌بودن است که از آن معانی دیگری چون آنچه مورد هتک قرار نگیرد (خانواده به صورت عام و زن به صورت خاص) منشعب شده است؛ اما این واژه در زبان فارسی دقیقاً در معنای مخالف آن و به معنی آنچه یا آن که رواست به کار رفته است. به نظر می‌رسد در این تغییر، معنای ثانوی نزدیک‌بودن برای واژه محرم در نظر گرفته شده است. بنابر مثالی از *کللیه و دمنه*، محرم کسی است که به دلیل نزدیکی زیاد، رازدار پادشاه است. در این تخصیص معنا، اهل زبان معنایی از واژه را به کار بردند که لازم داشتند که احتمالاً به دلیل تأثیر روند نام‌گذاری و جدایی واژه از صورت اصلی خود بوده است.

۸-۵-۳. دولت

«چه مقرر است که همگان را در کسب سعادت و طلب دولت حرکتی بباشد و هریک فراخور حال خود از آن جهت سودایی بپزد» (منشی، ۱۳۸۸: ۲۰۱).

هرچند واژه دولت در متون کهن فارسی در معنای خوشبختی و خوشاقبالی به کار رفته است، در لغت‌نامه‌های عربی قرن‌های دوم تا پنجم چنین معنایی برای آن ذکر نشده است. لغویان در زبان عربی میان دَوْلَة با ضم دال و دَوْلَة با فتح آن، تفاوت قائل شده‌اند. برخی اولی

را اسم و به معنی دست‌به‌دست شدن و چرخش و گردش و دومی را فعل گشتن دانسته‌اند، برخی دَوْلَة را فعلی برای مال و دارایی و دَوْلَة را فعلی برای جنگ به شمار آورده‌اند و تعدادی آن را فعلی برای مال و جنگ دانسته‌اند. این واژه به معنی پیروزی نیز آمده است. در لغت‌نامه‌های عربی برای این واژه معانی زیر آمده است:

« دَوْلَةٌ و الدَّوْلَةُ لغتان، و منه الأِدَالَةُ، قال الحجاج: إن الأرض سُدُّالُ منا كما أدلُّنا منها أی نكون فی بطنها كما كنا على ظهرها» (خلیل بن احمد، [بی‌تا]: ۷۰/۸)؛ «الدَّوْل من قولهم دال يدول دولا و هی الدَّوْل و تداول القوم شئ بینهم اذا صار من بعضهم الى بعض» (ابن‌درید، ۱۳۸۴: ۶۶۲/۱)؛ «الدولة فی الحرب ان تدال، ان تدال احدی الفئتين على الاخری، يقال كانت لنا عليهم الدَّوْلَة و الجمع الدَّوْل و الدَّوْلَة بالضم فی المال، يقول: صار الفئ دولة بینهم يتداولونه، و قال ابو عبيد: الدَّوْلَة بالضم: اسم الشئ الذی يتداول به بعینه و الدَّوْلَة بالفتح: الفعل. قال بعضهم الاثنان بمعنی. الأِدَالَةُ: الغلبة، دالت الايام ای دارت» (جوهری، ۱۹۸۷: ۱۶۹۹/۴)؛ «دالت له الدولة و دالت الايام بكذا و ادال الله بنی فلان من عدوهم و جعل الكره لهم علیه، استدل الايام فالدهر دول و الله يداول الايام بين الناس مرة لهم و مرة عليهم» (زمخشری، ۱۹۹۸: ۳۰۳/۱).

ذیل واژه دولت در لغت‌نامه دهخدا معانی ثروت و مال، نقیض نکبت، مال اکتسابی و موروثی (مال و ثروت را دولت بدان سبب می‌گویند که دست‌به‌دست می‌گردد)، ثروت، مکتب و نعمت، ثروتمند، اقتدار و توانایی، فتح و ظفر، خوشحالی و شعفر، چیزی که دست‌به‌دست می‌گردد، نژاد، آزادی از زن، ادای قرض، سلطان، دولتی و سلطانی آمده است (دهخدا، ۱۳۳۴: ۴۱۰-۴۱۳).

با توجه به آنچه درباره معنای این واژه در لغت‌نامه‌های عربی آمده است، دولت در زبان فارسی ممکن است هم از دولت مضموم و هم از دولت مفتوح تغییر معنا یافته باشد؛ زیرا هر دو معنا قابل تأویل به بخت خوش هستند. هم دارایی و مال‌داری را می‌توان به خوش‌اقبالی تأویل کرد و هم پیروزی در جنگ را؛ بنابراین می‌توان گفت این واژه که در اصل به معنی پیروزی است، کاهش معنایی پیدا کرده و مجازاً معنی خوشبختی یا بخت و اقبال را گرفته است.

۹-۵-۳. زحیر

«و نیز عمر در زحیر گذاشتن را فایده‌ای صورت نمی‌توان کرد چنان‌که آید روزی به پایان می‌باید رسانید و نصیب خود از لذت دنیا می‌برداشت» (منشی، ۱۳۸۸: ۳۰۹).

مینوی در شرح خود آورده است: اصل معنی آن پیچش شکم و درد شکم است و مجازاً به معنی رنج و درد نفسانی و اندوه و غم است (منشی، ۱۳۸۸: ۳۰۹)؛ اما در لغت‌نامه‌های عربی علاوه بر این معنی، معناهای دیگری، از جمله تنفس همراه با درد و آه و ناله مانند درد زایمان، اسهال و معنی مجازی دشمنی هم آمده است:

«رَحَرَ يَزْحَرُ زَحِيرًا وَ هُوَ إِخْرَاجُ النَّفْسِ بِأُنَيْنٍ عِنْدَ شِدَّةٍ وَ نَوْحًا وَ التَّرْحَرُ مِثْلُهُ، رَحَرَتِ الْمَرْأَةُ بَوْلَهَا وَ تَرَحَّرَتْ عَنْهُ إِذَا وَلَدَتْ وَ فَلَانٌ يَتَرَحَّرُ بِمَالِهِ شُحًا» (خلیل‌بن احمد، [بی‌تا]: ۳/ ۱۵۸)؛ «الزحیر داء یصیب المبطون معروف و هو الزحار ایضاً» (ابن‌درید، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۱۷)؛ «الزحیر: استطلاق البطن و كذلك الزحار، الزحیر التنفس بشده یقال زحرت المرأة عند الولادة و تزجر» (جوهری، ۱۹۸۷: ۲/ ۶۶۸)؛ «رجل مزحور به زحیر و قد زحر و تزحر و هو اخراج النفس بأُنین و من المجاز فلان یزاحر فلان یعادیه» (زمخشری، ۱۹۹۸: ۱/ ۴۱۰).

برای این واژه در لغت‌نامه دهخدا معانی بسیاری ذکر شده است که از میان آن‌ها می‌توانیم به دم سرد یا ناله برآوردن، دم زدن زن هنگام زایمان یا ناله و پریشانی، نفس سرد و سخت برآوردن، نفس کشیدن همراه ناله هنگام انجام دادن کاری یا هنگام روبه‌رو شدن با سختی و دشواری، به‌سختی نفس کشیدن، نالیدن، آه عمیق کشیدن، گران آمدن سؤال بر بخیل، دچار بیماری زحیر شدن، پیچاک شکم که خون برآرد، اسهال دردناک، اندوه که به همین دلیل با خوردن و داشتن نیز ترکیب می‌شود، رنج و زحمت، بد و ناپسند و به مجاز شخص مبتلا به زحیر اشاره کنیم (دهخدا، ۱۳۳۴: ۲۸/ ۲۷۲-۲۷۳).

از این مثال‌ها درمی‌یابیم که معنی این کلمه دراصل دردی است که سبب آه و ناله شود؛ چه این ناله همراه با درد شکم باشد، چه همراه با ناراحتی انسان خسیسی که هنگام خرج کردن مال آه از نهاد برمی‌آورد و چه همراه با زایمان کردن. در این جمله، عبارت «در زحیر زندگی کردن» مجازاً به معنای زندگی کردن در درد و رنج و آنچه سبب آن شود، به کار رفته و همین امر سبب تخصیص معنا شده است.



۱۰-۵-۳. خالی

«از پیش او برفتند و به‌طرفی خالی بنشستند و با یکدیگر گفتند: در این عهد نزدیک دوازده‌هزار کس از ما بکشته است و امروز بر سر او وقوف یافتیم و سررشته‌ای به دست ما آمد که بدان کینه بتوانیم خواست» (منشی، ۱۳۸۸: ۳۵۱).

هرچند واژه خالی در متون کهن فارسی در معنی خلوت کردن و در مکانی تهی نشستن به کار رفته، در لغت‌نامه‌های عربی تنها در معنی تهی آمده است:

«حَلَا يَحْلُو حَلَاءً فَهُوَ حَالٍ. وَالْحَلَاءُ مِنَ الْأَرْضِ: قَرَارُ خَالٍ لَا شَيْءَ فِيهِ، وَالرَّجُلُ يَحْلُو حَلْوَةً. وَاسْتَحْلَيْتُ الْمَلِكَ فَأَحْلَانِي أَي خَلَا مَعِيَ وَأَحْلَى لِي مَجْلِسَهُ وَحَلَّانِي وَحَلَّأَنِي وَحَلَّأَنِي» (خلیل‌بن احمد، [بی‌تا]: ۴/۳۰۶)؛ «رجل خلو من كذا وكذا اذا كان متخليا عنه وجميع اخلاء» (ابن‌درید، ۱۳۸۴: ۵۶۰/۱)؛ «خلا الشيء يخلو خلوا و خلوت به خلوة و خلاء، و خلوت اليه اذا اجتمعت معه في خلوة، الخلاء: مكان لا شيء به، الخالي من الرجال: الذي لا زوجة له، و القرون الخالية: المواضي» (جوهری، ۱۹۸۷: ۶/۲۳۳۰)؛ «خلا المكان خلاءً و خلا من اهله و عن اهله و خلا بنفسه: انفراد، و من الجاز حَلَى فلان مكانه: مات و لا أحل الله مكانك: دعاء بالبقاء و حَلَى سبيله: تركه و خلا به: سخر منه و خدعه.» (زمخشری، ۱۹۹۸: ۱/۲۶۵).

این واژه در لغت‌نامه دهخدا در معنی به خلوت نشستن و تنها نشستن آمده است (دهخدا، ۱۳۳۴: ۲۱/۱۳۵).

واژه خالی به معنی تهی و فارغ در این متن، به معنی خلوت کردن با یکدیگر آمده است. منظور از خالی نشستن، خالی کردن جمع از بیگانه است. این تخصیص معنا را می‌توانیم با هدف کم‌کوشی تفسیر کنیم؛ به این صورت که گویندگان به جای استفاده از عبارات خالی کردن جمع از بیگانه، ترجیح داده‌اند تنها خالی کردن یا خالی نشستن را به کار ببرند.

۴. نتیجه‌گیری

چنان‌که گفتیم، یکی از زمینه‌های تحول معنایی، وامواژه‌ها هستند. جدایی وامواژه‌ها از ریشه زبان و دور شدن از هم‌خانواده‌های معنایی، از عوامل مهم تغییر معنای وامواژه‌ها به شمار می‌آیند. زبان فارسی یکی از زبان‌هایی است که وامواژه‌های متعددی را در خود جای داده

است؛ اما این وام‌واژگی نه تنها به فقر زبان و بی‌هویتی آن منجر نشده است؛ بلکه با توجه به قابلیت‌های گسترده‌ای که زبان فارسی در ترکیب و جذب واژه‌ها دارد، توانسته است این واژه‌ها را با قواعد زبانی خود همگون و منطبق کند. *کلیده* و *دمنه* به‌عنوان یکی از مهم‌ترین آثار نثر زبان فارسی، یکی از مهم‌ترین نمونه‌هایی است که می‌توانیم برای بررسی تحول معنایی وام‌واژه‌ها مطالعه کنیم، هرچند تعداد وام‌واژه‌های تغییر معنا یافته با توجه به تعداد کل واژه‌های عربی به‌کاررفته در این کتاب بسیار اندک است. باوجود پشت سر گذاشتن صدها سال از زمان نگارش *کلیده* و *دمنه*، بسیاری از واژه‌های عربی به‌کاررفته در آن، همچنان در معنای صحیح خود به کار می‌روند.

نکته جالب در بررسی وام‌واژه‌ها این است که اهل زبان معنی واژه‌ها را براساس نیاز خود تغییر داده و به کار برده‌اند؛ همان‌طور که برخی از این واژه‌ها امروزه دوباره به معنی اصلی عربی خود برگشته‌اند و به همان صورت مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ برای مثال کلمه «خالی» که در متن *کلیده* و *دمنه* در معنای خلوت کردن یا در گوشه‌ای تنها نشستن به کار رفته است، امروزه به همان معنی نخستین تهی در برابر پُر استفاده می‌شود. دلایلی که به‌عنوان عوامل تحول معنایی وام‌واژه‌های بالا ذکر کردیم، عوامل احتمالی هستند، نه عوامل قطعی آن. درمورد تغییر معنای برخی از این واژه‌ها می‌توانیم بیش از یک مورد از عوامل تغییر معنا را دخیل بدانیم؛ اما عواملی را ذکر کرده‌ایم که باعث بیشترین احتمال تغییر می‌شوند.

در پایان، گفتنی است در تحول معنایی واژه‌ها طیف وسیعی از عوامل بیرونی و درونی دخیل هستند. آنچه در این مقاله مورد توجه قرار دادیم، عوامل درونی تحول معنا است. انتخاب یک اثر ادبی به‌عنوان متن پژوهش، در فهم سیر تحول معنایی واژه‌ها بسیار تأثیرگذار است؛ زیرا نویسنده اثر ادبی، ادیبی است که درمورد معنی واژه‌ها و نحوه انتخاب و استفاده صحیح از آن‌ها کاملاً مسلط و توانا است. هرچند کتاب *کلیده* و *دمنه* سرشار از وام‌واژه‌های عربی است، وام‌واژه‌های تغییر معنا یافته در آن بسیار اندک است و در این تحقیق، تنها ده واژه را بررسی کردیم. این بررسی از نظر ادبیات تطبیقی بسیار اهمیت دارد. از آنجا که در ادبیات تطبیقی، هدف بررسی و مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های دو زبان و نحوه تأثیر و تأثر آن‌ها از یکدیگر است، بررسی وام‌واژه‌ها یکی از زمینه‌های بسیار مهم در مطالعه تطبیقی زبان است.



۵. پی‌نوشت‌ها

1. specialization & generalization

۲. هرکس شیئی از این احوال یادشده را فروگذارد، هیچ حاجتی را درنخواهد یافت.

۶. منابع

- آراتو، آنتونی (۱۳۸۴). *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*. ترجمهٔ یحیی مدرس. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن‌درید، محمدحسن (۱۳۸۴). *جمهرة اللغة*. تصحیح عادل عبدالرحمن البدری. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- ابن‌مقفع، عبدالله (۱۳۷۵). *کلیلة و دمنة*. دمشق: دارکرم.
- ابوالقاسمی، محسن (۲۵۳۵). *تحول معنی واژه در زبان فارسی*. [بی‌جا]: چاپخانهٔ حیدری.
- ----- (۱۳۷۸). *واژگان زبان فارسی دری*. تهران: مؤسسهٔ فرهنگی گلچین ادب.
- بائوزانی، آلساندرو (۱۳۸۳). «واژه‌های عربی در شعر کهن فارسی». *نامهٔ پارسی*. ش ۳۳. صص ۱۰۷-۱۲۰.
- تراسک، رابرت (۱۳۸۲). *تحول زبان*. ترجمهٔ ارسلان گل‌فام. تهران: دانشگاه تهران.
- جعفر، علی (۱۳۹۰). *بررسی تطبیقی معنی واژه‌های عربی در فرهنگ فارسی امروز*. *تألیف غلامحسین صدری افشار با معنی آن و واژه‌ها در زبان عربی امروز*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- جوهری، اسماعیل (۱۹۸۷). *الصاحح (تاج اللغة و صحاح العربیة)*. تصحیح احمد عبدالغفور عطار. بیروت: العلم للملایین.
- چروم، مرضیه (۱۳۸۹). *مقایسه و تحلیل بسامدی و معنایی واژگان عربی در غزل فارسی قرن هشتم هجری و شعر معاصر با تکیه بر شعر حافظ و قیصر امین‌پور*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان.
- خلیل‌بن احمد [بی‌تا]. *العین*. به تصحیح مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی. گردآوری حسن آل‌عصفور. قم: هجرت.

- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۴). *لغت‌نامه*. زیر نظر محمد معین. تهران: دانشگاه تهران.
- ذوالنور، رحیم (۱۳۸۰). *رفتارشناسی زبان تاریخی*. تهران: طهوری.
- راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد (۱۳۷۴). *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن*. تهران: مرتضوی.
- زمخشری، جارالله (۱۹۹۸). *اساس البلاغة*. به تصحیح محمد باسل عیون السود. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- شرتونی، رشید (۱۳۷۲). *مبایء العربیة*. الجزء الرابع. قم: دارالعلم.
- صفوی، کورش (۱۳۸۴). *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- ----- (۱۳۹۱). *آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی*. تهران: علمی.
- طوسی، ادیب (۱۳۵۰). «تغییر کلمات عربی در زبان فارسی». *مجله وحید*. ش ۹۷. صص ۱۴۳۹-۱۴۴۶.
- فرامرزی، عبدالرحمان (۱۳۱۳). «کلمات عربی در فارسی». *تعلیم و تربیت*. د ۱. ش ۴۹. صص ۴۲-۴۷.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۸). *عربی در فارسی*. تهران: دانشگاه تهران.
- فضیلت، محمود (۱۳۸۵). *معناشناسی و معانی در زبان و ادبیات*. کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- کالر، جاناتان (۱۳۷۹). *فردینان دوسوسور*. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
- محمدی، محمد (۱۳۳۹). «چند مورد که در زبان فارسی کلمه عربی و در زبان عربی کلمه فارسی به کار می‌رود». *الدراسات الادبیة*. س ۲. ش ۲. صص ۱۱۱-۱۳۴.
- مختار عمر، احمد (۱۳۸۵). *معناشناسی*. ترجمه سیدحسین سیدی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- معین، محمد (۱۳۷۵). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- منشی، نصرالله (۱۳۸۵). *کليلة و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
- ندا، طه (۱۳۸۷). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه هادی نظری منظم. تهران: نشرنی.
- یزدان‌زاده، ثویبه (۱۳۹۰). *بررسی املائی، معنایی و بسامدی کلمات و عبارات عربی در*



گلستان سعدی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه اصفهان.

References:

- Abolghasemi, M. (1976). *Transformation of Word Meaning in Persian*. Heidari Printing [In Persian].
- -----(1999). *Persian Dari's Words*. Tehran: Golchine Adab Institute [In Persian].
- Al-Khalil ibn Ahmad.(Nodated). *Al-'Ayn*. Corrected by: M. Makhzomi and A. Samerayi. Compiled by: H. Al-Osfor. Qom: Hejrat [In Arabic].
- Arlato, A. (2005). *An Introduction to Historical Linguistics*. Translated by: Y. Moddarsi. Tehran: Research Center on Humanities and Cultural Studies [In Persian]
- Baozani, A. (2004). "Arabic words in the ancient Persian poetry". *Nameye Parsi Journal*. No.33. Pp.107-120 [In Persian].
- Chorom, M. (2014). *Comparison and Frequency Analysis of Semantic Arabic Words in Persian Lyric of the Eighth century (AD) and Contemporary Poetry Relying on Hafez and Gheysar Aminpoor Poems*. Master Thesis. Esfahan University [In Persian].
- Culler, J. (1944). *Ferdinand de Saussure*. Translated by: K. Safavi. Tehran: Hermes[In Persian].
- Dehkhoda, A.A. (1955). *Lexicon*. Under the Supervision of M. Moin. Tehran: Tehran University [In Persian].
- Faramarzi, A. (1934). "Arabic words in Persian". *Talim va Tarbiat Journal*. No.49. Pp.42-47 [In Persian].
- Farshidvard, Kh. (1979). *Arabic in Persian*. Tehran: Tehran University [In Persian].
- Fazilat, M. (2006). *Semantics and Meanings in Language and Literature*. Kermanshah: Razi University [In Persian].

- Ibn al-Muqaffa, A. (1996). *Kalīla va Dimna*. Damascus: Daral Karam Publishing [In Arabic].
- Ibn Duraid, M. (2005). *Jamhara fi 'L-Lugha*. Correctrd by: A. Abdul Rahman Badri. Mashhad: Islamic Research Foundation [In Arabic].
- Jafar, A. (2011). *A Comparative study of the Meaning of Arabic Words in Todays' Persian Lexicon by Gholam Hossien Sadri Afshar and Their Meaning in Todays' Arabic Language*. Master Thesis. Alame Tabatabayi University [In Persian].
- Johari, A. (1987). *Al-Sehah (Taj Al-Logha va Al-Sehah Al-Arabia)*. Corrected by: A. Abdalqafour Attar. Beirut: Al-Alam Le-Lmalayin [In Arabic].
- Mohammadi, M. (1960). "Some instances of Arabic words used in Persian and Persian words used in Arabic". *Al-Derasat Al-Adabiya Journal*. Third Year. No.2. Pp.111-134 [In Persian].
- Moin, M. (1996). *Persian Lexicon*. Tehran: Amir Kabir [In Persian].
- Mokhtar Omar, A. (2006). *Semantics*. Translated by: S.H. Seyedi. Mashhad: Ferdowsi University [In Persian].
- Monshi, N. (2006). *Kalīla va Dimna*. Corrected by: M. Minavi. Tehran: Amir Kabir [In Persian].
- Ragheb Esfahani, M. (1995). *Translation and Study of Al-Mufradat fi Gharib Al-Quran with the Quran Literal and Literary Interpreting*. Tehran: Mortazavi [In Persian].
- Safavi, K. (2012). *Introduction to Linguistics in Persian Studies*. Tehran: Elmi [In Persian].
- Safavi, K. (2005). *Descriptive Semantics Lexicon*. Tehran: Farhange Moaser [In Persian].
- Shartoni, R. (1993). *Principles of Arabic*. Vol.4. Qom: Daar Al-Elm [In Arabic].
- Taha, N. (2008). *Comparative Literature*. Translated by: H. Nazari Monazam. Tehran: Ney [In Persian].



- Tosi, A. (1971). "Changes of Arabic words in Persian language". *Vahid Journal*. No.97. Pp.1439-1446 [In Persian].
- Trask, R. (2003). *Language Change*. Translated by: A. Golfam. Tehran: Tehran University [In Persian]
- Yazdan-zade, S. (2011). *Checking the Spelling, Semantic and Frequency of Arabic Words and Phrases in Golestane Sa'di*. Master Thesis. Esfahan University [In Persian].
- Zamakhshari, J. (1998). *Asas Al-Balagha*. Corrected by: M. Oyon Al-Sod. Beirut: Daar Al-Kotob Al-Elmiya [In Arabic].
- Zolnoor, R. (2001). *Behavior Survey of Historical Language*. Tehran: Tahori [In Persian].